

جریان‌شناسی فکری - سیاسی هزاره‌ها و تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر آن

* حسین زحمتکش

** امان‌الله شفایی

چکیده

جریان‌شناسی فکری - سیاسی هزاره‌ها علی‌رغم اهمیت و ضرورتی که دارد، پروژه‌ای پیچیده همراه با محدودیت‌های بسیار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که جریان‌های هزاره در چهار فراز تاریخی اهمیت پژوهشی زیادی دارند. اول؛ جریان‌های انقلابی و استقلال‌طلبانه‌ای که از دوران امارت دوست‌محمدخان تا سلطنت شاه امان‌الله در هزاره جات به وقوع پیوست اما همه آن ناکام ماند. دوم؛ جریان‌های ناسیونالیست چپ‌گرایی که عمدتاً در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت. سوم؛ جریان‌های اسلام‌گرایی که متأثر از انقلاب اسلامی ایران و اندیشه امام خمینی علیه‌السلام که در دوران جهاد علیه شوروی و حکومت مارکسیستی به وجود آمدند. و چهارم جریان اسلام‌گرا - ملی‌گرای حزب وحدت که اوج فعالیت آن پس از پیروزی مجاهدین بود.

واژگان کلیدی

هزاره‌ها، انقلاب اسلامی ایران، تشیع، جریان ناسیونالیست، جریان اسلام‌گرا، حزب وحدت اسلامی، جمهوری اسلامی ایران.

*. عضو هیئت علمی گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
honzh64@yahoo.com

** کارشناسی ارشد علوم سیاسی.

تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱۹

مقدمه

شیعیان هزاره از زمره گروه‌هایی هستند که به دلیل پیوند مذهبی زبانی تاریخی و البته همجواری جغرافیایی به شدت تحت تأثیر امواج انقلاب اسلامی قرار گرفتند؛ به درجه‌ای که می‌توان تاریخ جنبش‌ها و نهضت‌های مردم هزاره را به قبل و بعد از انقلاب اسلامی تقسیم نمود. در پژوهش حاضر ضمن بررسی تأثیرات انقلاب اسلامی بر تکوین نهضت‌های نوین اسلامی در هزاره جات، فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات پس از سال ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان توسط نیروهای ائتلاف بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فرضیات متکثر و بعضاً متضاد در منشأ نژادی، هویت عمدتاً شیعی و گویش فارسی هزاره‌ها، حاکی از پیچیدگی تاریخی و فرهنگی هزاره‌هاست. اگرچه بسیاری از مورخان و پژوهشگران زیست‌بوم و خاستگاه هزاره‌ها را مناطق مرکزی افغانستان که عمدتاً در حصار کوه‌ها قرار دارد می‌دانند، اما در حال حاضر جمعیت معتناهی از هزاره‌ها خارج از این محدوده جغرافیایی و بسیاری هم در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند. تاریخ اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها به مانند هویت تاریخی و فرهنگی آنان از کاستی‌ها و ناراستی‌های بسیاری رنج می‌برد. این اقلیت نزدیک به ۲۰ درصد که یک بار در سال‌های ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱ بیش از نیمی از جمعیتش توسط حکومت عبدالرحمن خان قتل عام شد، هنوز هم در ساختار اجتماعی افغانستان وصله ناجور به حساب آمده و در شرایط کنونی علی‌رغم نقش برجسته‌ای که در تحولات معاصر افغانستان ایفا نموده‌اند، به دلیل تفاوت نژادی و مذهبیشان با سایر اقوام افغانستان در شرایط برابری قرار ندارند.

بنابراین می‌توان گفت که تاریخ هزاره‌ها و نقش آنان در فرازهای سیاسی با حقیقت وجودی و هویتی آنان هم‌سرنوشت بوده و نقش برجسته آنان در تحولات سیاسی افغانستان چندان جدی انگاشته نشده است. این در حالی است که هزاره‌ها علی‌رغم محرومیت تاریخی و تبعیضات و سرکوب شدیدی که همواره از جانب حکومت‌های اقتدارگرای پشتون علیه آنان صورت می‌گرفته، در مقاطعی از تاریخ افغانستان دست به جریان‌سازی زده و صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان را به کنش‌های سیاسی و اجتماعی خویش اختصاص داده‌اند.

اگر به دوران حکومت عبدالرحمن به عنوان تراژدی نگاه کنیم که در آن هزاره‌ها بخش بزرگی از جمعیت خود را قربانی جریان‌سازی استقلال طلبانه و هویت‌جویانه خود نمودند، باید به دوران پس از انقلاب اسلامی به عنوان دوران افتخاری بنگریم که هزاره‌ها از زیر بار یک قرن سرکوب و انزوای تاریخی کمر راست نموده و همگام با سایر اقوام افغانستان رفته‌رفته وارد بازی قدرت و عرصه سیاست شده و با توجه به مبانی فکریشان جریاناتی را به وجود آوردند که تأثیرات آنها بر تحولات سیاسی افغانستان غیرقابل انکار است.

نوشتار حاضر در پی آن است که ضمن نقب تاریخی به جریانات فکری - سیاسی هزاره، تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر تحولات این جریانات را مورد واکاوی و تحلیل قرار دهد.

مبحث اول؛ کلیات و مباحث مقدماتی

یک. هویت فرهنگی - مذهبی هزاره‌ها

در رابطه با وجه تسمیه اصطلاح هزاره و ریشه‌های نژادی و قومی آنها فرضیات بسیار متنوع و متعارضی ارائه شده است، اما آنچه مهم است آنکه هم اینک هزاره‌ها بیشترین جمعیت شیعی افغانستان را تشکیل می‌دهند به گونه‌ای که هزاره و شیعه در افغانستان وحدت مفهومی یافته و این دو واژه به راحتی به جای هم استعمال می‌شوند. بنابراین «امروز هزاره بیش از آن که نام یک قوم به معنای یک گروه خونی باشد، نام یک گروه فرهنگی و مذهبی است؛ زیرا در میان این مردم، سادات که نسب خود را به امام علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسانند و اقلیت‌هایی از گروه‌های نژادی دیگر که روشن است با این مردم پیوند خونی ندارند حضور دارند، ولی جزیی از این مردم به شمار می‌روند». (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۱۲) بنابراین اقلیت‌های قومی بسیاری مانند سادات، تاجیک‌ها، پشتون‌ها، قزلباش‌ها، بیات‌ها ... در هزاره‌جات با هزاره‌ها امتزاج یافته‌اند که مهم‌ترین عامل پیوند آنان عنصر شیعه بودن است. از این‌رو، عنوان هزاره در افغانستان با الغای خصوصیت نژادی، تمام شیعیان را شامل می‌شود.

دومین عامل تعیین کننده در هویت فرهنگی هزاره‌ها، عنصر زبان است. هزاره‌ها عمدتاً فارسی زبان هستند و به گویشی از فارسی دری موسوم به لهجه «هزارگی» صحبت می‌کنند. به باور زبان‌شناسان فارسی، هزارگی شاخه‌ای از زبان‌های پهلوی شمالی و جزء زبان‌های کهن ماوراءالنهر است. گویش هزارگی یک تفاوت عمده و اساسی با دیگر گویش‌های فارسی

رایج در افغانستان دارد و آن اینکه واژه‌های فراوان ترکی و مغولی در آن وجود دارد. به گونه‌ای که تنها ساختار و دستور زبان هزاره‌ها کاملاً فارسی است، اما واژگان و مفردات آن مخلوطی از فارسی، ترکی و اندکی مغولی می‌باشد. (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۱۰) فارسی هزارگی اگرچه در خانواده فارسی جای می‌گیرد اما از حیث گویشی با فارسی‌ای که تاجیک‌های افغانستان صحبت می‌کنند تا اندازه‌ای متفاوت است و همین امر شگفتی‌ها و سؤالاتی را در منشأ و رواج زبان فارسی و لهجه هزارگی در کوهستان‌های مرکزی افغانستان برانگیخته است.

دو. منزلت تاریخی هزاره‌ها در ساختار سیاسی - اجتماعی افغانستان

هزاره‌ها در افغانستان به عنوان اقلیت قومی و مذهبی شناخته می‌شوند اما در اینکه هزاره‌ها چه درصدی از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند توافق و اجماعی وجود ندارد و البته که هیچ آثار قابل استنادی نیز در این خصوص موجود نیست. از این رو ارقامی که از زیر ده درصد شروع می‌شود و تا سی درصد امتداد می‌یابد، مبتنی بر حدس و گمان‌هایی است که نقش تعصبات فردی و قومی مدعیان در آن قابل انکار نیست. البته در این میان پژوهشگران و جمعیت‌شناسان خارجی تخمینی بیست درصد از جمعیت هزاره‌ها ارائه کرده‌اند که به نظر می‌رسد به واقعیت نزدیکتر باشد.

از لحاظ پراکنندگی جغرافیایی مرکز افغانستان که عمدتاً سرزمینی کوهستانی است موطن و خاستگاه اصلی هزاره‌ها محسوب می‌شود، اما باید گفت که شمار بسیاری از هزاره‌ها در طول یک قرن گذشته به مناطق دیگر افغانستان به ویژه پایتخت مهاجرت نموده‌اند. از این رو هزاره‌ها در حال حاضر در بسیاری از مناطق افغانستان به ویژه در نیمه شمالی پراکنده‌اند و غالباً در کنار سایر اقوام و طوایف افغانستان زیست‌بوم‌های چندفرهنگی تشکیل داده‌اند. تمایزات و شاخص‌های نژادی، مذهبی و زبانی هزاره‌ها با سایر اقوام افغانستان مانع از حل و هضم شدن آنها در متن اقوام برتر شده و به همین دلیل مناطق هزاره‌نشین در شهرهای بزرگ افغانستان بازگوکننده همان ساختار فیزیکی هزاره و خصوصیات فرهنگی آنان است.

از لحاظ سیاسی و نقش هزاره‌ها در ساختار قدرت افغانستان باید گفت که در طول تاریخ افغانستان از سال ۱۷۴۷ تا ۱۹۷۰ هزاره‌ها مطلقاً به عنوان اقلیت، محروم از اقتدار و نفوذ بودند و کمترین نقشی در بازی قدرت و عرصه سیاست ملی به آنان تعلق نمی‌گرفت. با توجه به محصور

بودن جغرافیایی هزاره‌ها در میان مناطق پشتونشین، باید گفت که در سراسر دوره مذکور هزاره‌ها به مانند اسیرانی در دست پشتوها زندگی می‌کردند؛ این در حالی است که پیش از تأسیس کشور افغانستان هزاره‌ها نقش متناسبی را به ویژه در دوره‌های افشاریان و قاجاریان، به ویژه در عرصه نظامی‌گری برعهده داشتند. البته پیش از قتل عام تاریخی هزاره‌ها توسط عبدالرحمن‌خان در فاصله سال‌های ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱، هزاره‌ها تلاش می‌نمودند در برخی فرازهای تاریخی از جمله تهاجم اول انگلیس به افغانستان موجودیت خویش را نشان دهند، اما پس از قتل عام و سرکوب مذکور، روحیه هزاره‌ها شدیداً تضعیف شد و آنان به اقلیتی مظلوم و فرمانبردار تبدیل شدند.

از این تاریخ تا سال‌های دهه ۱۹۷۰ تحقیر و ارباب‌هزاره‌ها توسط حکومت‌های مطلق‌العنان پشتون اعمال می‌شد و آنان شهروندان درجه دوم به حساب می‌آمدند و در عمل - اگر نه به صورت رسمی - تقریباً کلیه حقوق و حمایت‌های قانونی از آنان سلب شده بود. به عنوان مثال حتی در دوران سلطنت محمدظاهرشاه و در زمان صدارت شاه محمودخان (۱۹۵۱ - ۱۹۴۶) در نزاعی که بین کوچی‌های پشتون و هزاره‌ها رخ داد، یک هزاره کشته شد و پای یکی از شتران کوچی زخم برداشت. دادگاه کابل دیه مرد هزاره را ۶۰ افغانی و جبران خسارت پای شتر کوچی را ۶ برابر آن یعنی ۳۰۰ افغانی تعیین کرد! (طالب قندهاری، ۱۳۶۲: ۲۹) در طول این دوران سیاه، هزاره‌ها که هرگز به سیاست‌ورزی و مشارکت نمی‌اندیشیدند، تمام تلاششان بر آن بود که چگونه از خشم و قهر حکومت‌های پشتون‌گرا در امان بمانند و چگونه هویت قومی و مذهبی‌شان را به عنوان یک هزاره شیعه‌مذهب حفظ کنند؛ چراکه نزدیک به یک قرن سرکوب و فرمانبرداری محض آنان، فرهنگی را باب نموده بود که در آن هزاره‌ها به عنوان انسان‌های فروتر از جانب پشتون‌ها نگریده می‌شدند. مرحوم نایل در رابطه با توهین، تحقیر و رفتار ظالمانه پشتون‌های حاکم نسبت به هزاره‌ها می‌نویسد:

روزگاران زیاد در لفظ «هزاره» استخفاف و کهتری نهفته بود و غالباً ممکن بود کسی از این نسبت متحمل ضرر و زیان گردد. از این جهت کسانی بودند که برای گریز از استخفاف و اهانت و به منظور جلوگیری از کدام زیان احتمالی، هویت خود را می‌پوشاندند و بعضی افراد ضعیف‌النفس حتی به تغییر نام خود دست می‌زدند که این امر سخت دردانگیز بود و در عین حال لکه‌نگی بود بر دامن نظام‌های فئودالی و نفاق‌افکن و تبعیض‌گر گذشته. (نایل، ۱۳۷۴: ۱۴۳)

اما با آغاز تحولات و جنبش‌هایی در نیمه دوم قرن گذشته و متعاقب آن نضج‌گیری اندیشه‌های دموکراسی‌خواهانه، ابرهای تیره و سنگین دیکتاتوری پشتون‌ها رفته‌رفته از آسمان هزاره‌ها رخت برپست و تغییرات و تحولاتی به ویژه در دهه ۱۹۷۰ در افغانستان به وجود آمد که در قدم اول رشد و بینش سیاسی هزاره‌ها را در پی داشت و زمینه ورود آنها به قلمرو اختصاصی پشتون‌ها را فراهم نمود. دکتر سید عسکر موسوی در این رابطه می‌نویسد:

برای افراد آشنا به هزارجات قبل و بعد از ۱۹۷۸، این تغییرات به مثابه یک انقلاب اجتماعی واقعی محسوب می‌شود که نگرش، ارزش‌ها و پیمان‌های اجتماعی حاکم را با هنجارهای جدید عوض کرد ... رشد آگاهی‌های سیاسی میان هزاره‌ها را در معدودی از دیگر بخش‌های جامعه افغانستان می‌توان یافت. این تحولات بناچار بیشتر اجتماعی و سیاسی بوده‌اند ... تغییرات پیش آمده در کابل از بالا به پایین بود، اما در هزارجات این تحولات در سطوح پایین اتفاق افتاد و بعد به سمت بالا حرکت کرد و این اساس پایدارتری برای پیشرفت‌ها و تحولات بنیادی ماندگار فراهم آورد. (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۳۶)

سه. پیوند تاریخی و فرهنگی هزاره‌ها و ایرانیان

هزاره‌های افغانستان از لحاظ نژادی اگرچه ظاهراً با ایرانی‌ها متفاوت هستند، اما هیچ قومیتی در افغانستان به اندازه هزاره‌ها با ایران داری پیوند و مشترکات تاریخی و فرهنگی نبوده است.

زبان مشترک فارسی بخشی از این روابط را تشکیل داده، اما مذهب شیعه اساس آن را پایه‌ریزی کرده است. اشتراک مذهبی در طول قرن‌ها هزاره‌های ساکن افغانستان و خارج از آن را به گونه خاصی با ایران پیوند داده است ... هزاره‌ها مدت‌ها پیش از پایه‌ریزی افغانستان کنونی در ۱۷۴۷ م، روابط مستحکمی با ایران داشتند. آنان قبل از ایجاد مرزهای رسمی و بین‌المللی حاضر، به کرات در لشکرکشی‌های شاهان ایران جنگیده بودند. هزاره‌ها تا پیش از رویدادهای دهه ۱۸۹۰، اکثریت جمعیت هرات و شمال غرب افغانستان را که - در آن زمان بخشی از ایران به شمار می‌آمد - تشکیل می‌دادند. هر حکمرانی که می‌خواست بر هرات فرمان براند، نیازمند همکاری هزاره‌ها بود. (همان: ۱۹۸)

به گفته بیات، هزاره‌های بادغیسات مدت‌ها قبل از دهه ۱۸۹۰ و پایه‌گذاری افغانستان کنونی، توسط نادرشاه افشار در ولایت خراسان (شمال شرق ایران) اسکان داده شدند. او می‌نویسد:

جریان‌شناسی فکری - سیاسی هزاره‌ها و تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر آن □ ۱۹۳

طی دوران سلطنت نادرشاه [افشار] هزاره‌ها، به‌ویژه مردمان تحت فرمان میرخوشای بیگ که در آغاز سلطنت نادر فرمانروای هزاره‌های ایماقیه و قبیله جمشیدی شده بود، در بسیاری از لشکرکشی‌های نظامی در شرق و غرب ایران به عنوان بخشی از ارتش ایران حضور داشتند. (بیات، ۱۳۷۰: ۱۴)

با جدا شدن سرزمین کنونی افغانستان از ایران در سال ۱۷۴۷ م، قراردادهای و مرزهای بین‌المللی میان هزاره‌ها و ایرانیان فاصله انداخت، اما به هیچ وجه روابط و تعاملات فرهنگی میان آنان قطع نشد. چه آنکه هزاره‌ها همواره ایدئولوژی‌های مذهبی‌شان را از علمای بلندپایه ایرانی دریافت می‌نمودند و زبان مشترک فارسی میان آنان تسهیل‌کننده و تقویت‌کننده ارتباطات دینی و فرهنگی بود. از لحاظ سیاسی با توجه به محصور بودن هزاره‌ها در کوهستان‌های مرکزی افغانستان و حساسیت زیادی که نسبت به استقلال‌طلبی آنان وجود داشت، تحولات سیاسی ایران در قرن‌های نوزده و بیست تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر هزاره‌ها نداشت هرچند که آنان نسبت به تغییرات و تحولات ایران پیگیر بودند و البته بسیاری از هزاره‌ها به شخصیت‌های حکومتی ایران بیش از رجال سیاسی افغانستان تعلق خاطر داشتند. چنان‌که نقل است پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بلند آوازه شدن نام امام خمینی ره، هزاره‌های افغانی تصاویر شاهان پهلوی را به صرف انتسابشان به مذهب شیعه بر دیوار خانه‌هایشان می‌آویختند. اما با شروع نهضت امام خمینی ره در سال ۱۳۴۲ و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، تحول بزرگی در روابط هزاره‌ها و ایرانی‌ها به وجود آمد. به اذعان زلمی خلیل زاد سفیر سابق آمریکا در افغانستان:

پس از پیروزی انقلاب ایران در میان اقوام متعدد افغانستان هزاره‌های شیعه مذهب نزدیکی و قرابت بیشتری با علمای ایران احساس می‌کردند و از بین تمامی افغان‌ها، اثنی‌عشری‌ها بیشترین شور و حرارت را نسبت به انقلاب ایران داشتند. از مدت‌ها پیش از پیروزی انقلاب ایران، بسیاری از شیعیان افغانستان مرجعیت شرعی و مذهبی علمای ایران از جمله امام خمینی را پذیرا شده بودند. بعد از انقلاب همچنان که حمایت از گروه‌های سیاسی اسلامی افزایش می‌یافت، ناسیونالیسم و مائوئیسم تضعیف می‌شد. (خلیل زاد، ۱۳۶۸: ۳۷۱)

اگرچه تحولات بنیادی و موج اسلام‌گرایی در افغانستان با تحولات انقلابی در ایران

همزمان شده بود و گفتمان جهاد علیه کمونیست‌ها و اشغالگران شوروی از سال ۱۹۷۸ تبدیل به گفتمان غالب چه در نزد اهل سنت و چه در نزد شیعیان هزاره شده بود، اما باید گفت که آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران و اصل «صدور انقلاب» بر هزاره‌ها تأثیر بسزایی گذاشت و اصل ولایت فقیه را ماده نخست اساسنامه‌های احزاب جهادی هزاره‌ها قرار داد. فرانسوا توال در ارتباط با پیوند ایدئولوژیک هزاره‌ها با روحانیت انقلابی ایران می‌نویسد:

موقعیت استراتژیکی مناطق هزاره‌نشین که پل ارتباطی در میان افغانستان به شمار می‌رود، به مقاومت هزاره‌ها اهمیت قابل توجهی می‌بخشد اما تنها با مقاومت در مقابل شوروی اشغالگر و حکومت کمونیستی افغانستان نبود که آگاهی جدید مردم هزاره مستحکم شد، بلکه به قدرت رسیدن روحانیت شیعه نیز تأثیر به سزایی داشت. این روحانیت جدید فارسی زبان ایران دوست که در ایران قبل از پیروزی امام خمینی شکل گرفته بود، در مقابل روحانیت سنتی است. (توال، ۱۳۷۹: ۶۴ - ۶۳)

بر این حسب می‌توان گفت که جریان‌شناسی هزاره‌های افغانستان به ویژه در دوران معاصر بدون در نظر گرفتن عامل تعیین‌کننده کشور شیعی‌مذهب و فارسی‌زبان ایران و انقلاب اسلامی ایران پروژه‌ای ناتمام است؛ چه آنکه بسیاری از جریانات هزاره به ویژه در سه دهه اخیر ریشه در پیوندهای تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیکی با جمهوری اسلامی ایران دارد.

مبحث دوم: گونه‌شناسی جریانات فکری - سیاسی هزاره‌ها

اگر بخواهیم جریانات فکری - سیاسی هزاره‌ها را تا پایان قرن بیستم گونه‌شناسی نماییم، این جریانات را در ذیل چهار جریان کلان می‌توان طبقه‌بندی نمود.

یک. جریانات انقلابی استقلال‌طلبانه

۱. جنبش انقلابی میریزدانبخش

چنان‌که شیعیان در شکست تاریخ انگلیس و آزادی سرزمین افغانستان نقش مهمی داشتند، برخی - به‌ویژه قزلباش‌ها - در به قدرت رساندن امیر دوست محمدخان نیز نقش مهمی ایفا نمودند. اما او با همه فداکاری و شایستگی که شیعیان در صحنه‌های گوناگون نشان داده بودند،

نسبت به همه آنان بدبین و بدگمان بود و «می‌دانست که شیعیان کابل که وسیله به قدرت رسیدن او را فراهم کرده بودند، می‌توانستند وسیله تنزلش را نیز گردند». (میسن، ۱۳۷۲: ۱۵۳) از این رو مقابله و از میان برداشتن سران روحانی و سرداران ملی شیعه را پیش از دیگران در نظر داشت.

میریزدانبخش بهسودی یکی از سرداران ملی بود که به تدریج در محدوده بهسود و دایزنگی به شهرت رسید. او محرومیت هزاره‌ها و اتحاد داخلی و مشارکت عادلانه سیاسیشان را در امور کشور، در سر می‌پروراند و بدین لحاظ «دوست محمدخان در کوهستانات سرد و سرکش هزارجات رهبری می‌دید که در شورا توانا و در میدان جنگ دلاور بود و قدرتش در هر جهت در حال گسترش بود، قدرتی که بی‌دوام نبوده و پایدار می‌نمود ... دوست محمدخان سلامتی و ایمنی خود را در نابودی میر بهسود می‌دید. (همان)

از زندگانی این سردار ملی هزاره بر می‌آید که او مردی مذهبی، شجاع، دوراندیش و شایسته احترام بود. او با اراده جازم در صدد برآمد تا با آگاهی دادن به مردم هزاره به ویژه اهالی بهسود و دایزنگی آنها را متحد سازد تا در مقابل افزون‌خواهی‌ها، ناعدالتی‌ها و حکومت انحصاری درانی‌ها بایستند و جلو ظلم مضاعف بر شیعیان را از طریق احقاق حقوق شیعیان و آزادی مذهبی و فرهنگی آنان بگیرد و اصلاحات اجتماعی و طرحی نو در سیاست دراندازد. (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۸۹)

میریزدانبخش که در آن زمان رهبر هزاره‌ها شناخته می‌شد، دارای استراتژی مشخص بود و از منظر خاصی به دولت کابل و موقعیت هزاره‌ها می‌نگریست. او قدرت منسجمی از هزاره‌ها را در بهسود و حوالی بامیان تا قسمت‌هایی از ارزگان به وجود آورده بود. استراتژی چهارگانه او از این قرار بود:

۱. اتحاد سراسری هزاره‌ها به رهبری واحد؛ ۲. تعامل با دولت کابل از موضع اقتدار؛
۳. مبارزه با هر گونه خودسری و تأمین امنیت کامل هزارجات؛ ۴. جلوگیری از اسکان غیرخودی‌ها در هزارجات. (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۴۴) اما این جنبش، دولتی مستعجل بود که به دلیل ناپختگی فکری - سیاسی سران هزاره و کشته شدن میریزدانبخش به شکست انجامید اما زمینه را برای شکل‌گیری جنبشی بزرگتر در دوران عبدالرحمن خان مهیا نمود.

۲. قیام سراسری علیه عبدالرحمن‌خان

بدون تردید وقایعی که در ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱ در هزارجات اتفاق افتاد، مهم‌ترین رویداد در تاریخ است و هرگز از حافظه تاریخی هزاره‌ها حذف نخواهد شد. در حقیقت، تمرد و نافرمانی مدنی سراسری در سرزمین هزارجات انفجار عقده‌های فروخورده‌ای بود که از گذشته‌ها هزاره‌ها آن را در دل داشتند. مظالم بی‌حد و حصر و باج‌ستانی‌های تمام‌نشدنی قبایل پشتون از یک سو و فشار حکومت مرکزی برای انقیاد و فرمانبرداری مطلق هزاره‌ها نهایتاً منجر به قیامی شد که در اوج اقتدار امیر عبدالرحمن‌خان به وجود آمد و به دلیل قتل عام وسیع و کوچ اجباری گسترده و برده‌سازی هزاره‌ها به یکی از فجایع تاریخی در نسل‌کشی قومی تبدیل گردید. بنابراین، قیام سراسری هزاره‌ها که نقطه جوش آن در سال‌های ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱ بود را می‌توان تحت عنوان «جریان انقلابی هزاره‌ها» بررسی نمود؛ چراکه به گفته فیض‌محمد، کاتب مورخ سرشناس دوران عبدالرحمن‌خان انقیاد و فرمانبرداری و تسلیم شدن هزاره‌ها نیز حس درنده‌خویی امیر عبدالرحمن را ارضا نمی‌نمود و او از ابتدا خواستار تصفیه نژادی هزاره‌ها بود. کاتب می‌نویسد:

... و با اینکه بر وجه اسهل مردم هزاره مستحال شده سر در خط فرمان نهادند، مردم فوجی در حین جمع کردن اسلحه، جمع کردن علوفه خواستن بنیاد ظلم را چنان عریض نهادند که از دود آه مظلومان فلک دیگر غیر از افلاک نه گانه مجسم شد. چنان که بسیاری کسان کشته شده، بسیار زنان و دختران و مردان ناموسشان دریده گشته و آن قدر بیداد بدان قوم روی داد که قلم از شرح آن عاجز است. (کاتب، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۴۵)

بنابراین هزاره‌ها که جان بر لب شده بودند، در سراسر هزارجات به رهبری میرها و خوانین علیه حکومت شوریدند. این جنگ نزدیک به سه سال به طول انجامید. در این جنگ علی‌رغم رشادت‌های زایدالوصف هزاره‌ها که در تاریخ ثبت گشته است، به دلیل محصور بودن هزارجات و اتمام ذخایر غذایی و تسلیحاتیشان، نهایتاً شکست خوردند و هزینه‌های بسیاری را متقبل شدند. این جریان انقلابی در سال ۱۸۹۳ به انتهای راه رسید و به تاریخ پیوست. معاصر محمد صدیق فرهنگ، انقلاب فراگیر هزاره‌ها علیه حکومت کابل و پیامدهای فاجعه‌بار آن را چنین شرح می‌دهد:

جنگ برای سه سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ با نهایت شدت دوام کرد ... هزاره‌ها که برای بار اول با هم متحد شده بودند، با شجاعتی که قسماً ناشی از مایوسی بود، به رهبری رؤسای قومی‌شان مثل میرحسین بیگ ارزگان (که بعداً از اسارت فرار نموده به هند بریتانیا رفت) سردار محمدعظیم خان و قاضی میرعسکر و دیگر میرها و سلطان‌های محلی، دره به دره و قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. هر قدر که جنگ دوام می‌یافت، قهر و عصبانیت و بی‌رحمی جانبین که تبلیغات روحانیون آن را تشدید می‌کرد، افزایش می‌یافت. اما در حالی که هزاره‌ها دستشان جز به افراد اردو به کسی نمی‌رسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی (غیرنظامی) بیداد می‌کردند. اینها علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیرمحارب، بر زنان و اطفال ابقاء نمی‌نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی‌باکی مورد تعرض قرار دادند و در منطقه که اردوی حکومت داخل می‌شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می‌ساخت و به عنوان غلام و کنیز در شهرها به فروش رسانیدند. (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

بنابراین وضعیت هزاره‌هایی که از قتل عام و برده‌سازی سازمان‌یافته جان به در برده بودند در هزارجات به جای اول بازگشت و بار دیگر هزاره‌ها به جایگاه تاریخی‌شان در فرمانبرداری و انزوای سیاسی بازگشتند. علاوه بر آن، در حالی که هزاره‌ها پیش از قیام علی‌رغم باج و خراجی که به قبایل پشتون و میران و خوانین هزاره می‌پرداختند، از لحاظ زندگی اجتماعی تا حدودی از آزادی و خودمختاری برخوردار بودند اما پس از شکست قیام، هزارجات تبدیل به مناطق اشغال شده گشت و به طور مستقیم تحت نظارت عمال حکومتی قرار گرفت و آزادی نسبی گذشته‌اش را نیز از دست داد. تیمورخانوف نویسنده روس و مؤلف «تاریخ ملی هزاره» شرایط زیست سیاسی هزاره‌ها را پس از شکست انقلابشان علیه امیرعبدالرحمن خان چنین تشریح می‌کند:

بعد از سرکوب شورشهای سال‌های ۱۸۹۳ - ۱۸۹۲ در هزارجات هیچ گونه اثری از استقلال‌خواهی طوایف هزاره و یا بزرگان آنها باقی نماند. تمام امور رهبری و نظارت بدست حکام و مأمورین دولتی که از کابل فرستاده می‌شدند، قرار گرفت، واسطه‌های میان دولت که نمایندگان طبقه فئودال افغان نیز بودند بنام ارباب(رئیس) یاد می‌شدند، ارباب‌ها از ساکنین محلی انتخاب می‌گردیدند و در

مقابل خدمات یا کارهای خود معاش معین اخذ می‌کردند، در هر حکومت محلی هزارجات چندین نفر ارباب گماشته شده بودند که برای اداره کردن منطقه فعالیت داشتند. (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۵)

نهایتاً نتیجه انقلاب استقلال طلبانه هزاره‌ها در دوران عبدالرحمن خان آن شد که هزاره‌ها نزدیک هشت دهه تا سال ۱۹۷۰ در زیر شرایط سرکوب و اختناق شدید حاکمان پشتون پس از عبدالرحمن کمر راست نکنند و انقیاد و فرمانبرداری و عدم سیاست‌ورزی را سرنوشت محتوم خود بدانند.

۳. قیام سید اسماعیل بلخی

پس از گاوسوار، سید اسماعیل بلخی مهم‌ترین شخصیت شیعه هزاره بود که علم مخالفت با برنامه‌های حکومت شاه امان‌الله را در هزارجات برافراشت و در حقیقت حرکت او مکمل قیام ابراهیم گاوسوار محسوب می‌شد. البته بلخی برخلاف گاوسوار که فردی فاقد تحصیلات بود و جنبشی بدون تشکیلات را رهبری نمود، در زمره علمای سطح اول شیعیان قرار داشت و دست به ایجاد سازمان سیاسی زد. او ابتدا در کابل ضمن فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی بیداری‌بخش و افشاگرانه بر ضد رژیم، «حزب ارشاد اسلامی» را سازماندهی و به تدریج زمینه را برای حرکت انقلابی فراهم نمود و در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۱ م) به یاری همفکران و دوستانش همچون ابراهیم گاوسوار، خواجه محمد نعیم‌خان قوماندان امنیه سابق کابل، میرعلی گوهرخان غوربندی و محمد اسلم‌خان و جمعی از نظامیان وابسته به خاندان مسجدی‌خان جغتو و عده‌ای دیگر، اقدام به براندازی دولت وقت کرد. «ولی متأسفانه با خیانت فردی طرح مزبور افشا شد. در اعلامیه‌ای که از جانب حکومت به این مناسبت انتشار یافت، [افراد یاد شده] به تباری جهت ساقط کردن حکومت به سود و همدستی خارجی متهم گردیدند. این افراد پس از دستگیری برای مدت چهارده سال یعنی تا سال ۱۹۶۴ بدون آنکه محکمه‌ای برگزار شود در زندان ماندند». (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۱ / ۶۷۳)

دو. جریان‌ات ناسیونالیسم چپ‌گرا

جریان ناسیونالیسم چپ‌گرای هزاره با تکیه بر ایدئولوژی چپ (مائوئیسم و مارکسیسم) و با عصبیت نژادی هزاره گرچه از دامنه محدودتری برخوردار است اما باید گفت که این جریان‌ات

با توجه به تحقیر و سرکوب تاریخی هزاره‌ها شکل گرفته است. در یک نگاه کلی به جریان‌های سیاسی ناسیونالیسم چپ‌گرای هزاره در نیم قرن اخیر، مشخصاً بر سه جریان مهم در طول این دوره می‌توان انگشت گذاشت.

۱. تنظیم نسل نو هزاره مغول

بی‌گمان مهم‌ترین جریان‌هایی که آشکارا با مشی ناسیونالیسم هزاره پای به صحنه گذاشت، تنظیم نسل نو هزاره مغول بود که تحت تأثیر مکتب مائوئیسم چینی با مشارکت هزاره‌های افغانستان و پاکستان در کوئته پاکستان شکل گرفت. به ادعای آقای دولت‌آبادی، جریان تنظیم نسل نو هزاره بین سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۴۷ (۱۹۶۹ - ۱۹۶۸) با اوج‌گیری گروه‌های ناسیونالیستی مثل افغان ملت و غیره وارد صحنه می‌شود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۲۵) ایدئولوگ‌های این جریان تعصب شدیدی به منشأ نژاد مغولی هزاره‌ها می‌ورزند به نحوی که تبلیغات این جریان فضای اجتماعی مناطق هزاره‌نشین کوئته پاکستان را شدیداً مغول‌یستی و چنگیزی‌خانی نموده بود. عزیز طغیان یکی از نظریه‌پردازان این جریان در فلسفه مغولی بودن هزاره‌ها می‌نویسد:

در شباهت هزاره به مغول هیچ شکی وجود ندارد. این موضوع از سوی تمام جهانگردان و محققین غربی مورد تأیید قرار گرفته است. سیما و شکل مغول مانند هزاره را محققین روسی نیز تأکید کرده‌اند ... استخوان‌بندی هزاره‌ها همانند مغول است، این نشان می‌دهد که نه فقط مغول‌ها، بلکه ملیت‌های هم‌گونه مغول در انکشاف و یا منشأ هزاره‌ها حصه گرفته‌اند. (طغیان، بی‌تا: ۱۷)

البته چنین احساسات تند هزاره‌گرا در داخل افغانستان یا وجود نداشته و یا اینکه بسیار محدود بوده است اما تنظیم نسل نو هزاره مغول موفق شد به درجه‌ای به احساسات ناسیونالیستی هزاره‌های افغانستان دامن بزند و رجوع به منشأ مغولی و چنگیزی را به عنوان مخرج مشترک هزاره‌ها قرار دهد؛ اگرچه بسیاری از آنها خودآگاه بودند که اصالت مغولی هزاره‌ها فرضیه‌ای اثبات نشده است. در واقع اعضای این سازمان از آویختن خود به چنگیزخان مغول اهداف تشفی‌جویانه و هویت‌طلبانه داشتند. چنان‌که سید عسکر موسوی از یک دانشجوی هزاره نقل می‌کند که به او گفته بود:

ما می‌دانیم که چنگیز جد واقعی ما نیست. امادر اینجا موضوع نه تبارشناسی صرف، بلکه یک مسئله سیاسی و تاریخی مطرح است. ما با انتساب خود به چنگیز در مقابل دیگر گروه‌های قومی پاکستان احترام و موقعیت اجتماعی به دست می‌آوریم. در هر صورت تا آنجا که محققان خارجی اشاره کرده‌اند، ما بازماندگان سربازان چنگیز خان نیستیم. چنگیز بدتر از بسیاری از دیگر چهره‌های تاریخی نبوده است. هر نژادی نیاز به یک چهره اجتماعی - تاریخی دارد. بگذارید عبدالرحمن ما همان چنگیز خان باشد. (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۹۶)

۲. شعله جاوید

«شعله جاوید» عنوان نشریه‌ای بود که ارگان حزب دمکراتیک نوین (منشعب از حزب دمکراتیک خلق) محسوب می‌شد. این حزب اگرچه حزبی تمام هزاره نبود اما هزاره‌ها در ساختار آن جایگاه مهمی داشتند. به گفته آرنولد «این حزب که به «سازمان جوانان مترقی» و «غوند مردم» و یا «گوند مردم» نیز شناخته می‌شد؛ در ابتدا بسیار رازدار و سری بود و هویت ناسیونالیستی هزاره‌ای خود را نشان نمی‌داد. اما از سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۹) رسماً آغاز به فعالیت کرد و از حیث دسته‌بندی‌های قومی اعضای حزب شعله جاوید بیشترشان از شیعیان هزاره بودند. (کشکی، ۱۳۷۷: ۸۰) در هرم رهبری این حزب برادران اکرم یاری و صادق یاری نقش برجسته‌ای داشتند. بسیاری از جوانان تحصیل کرده هزاره در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به این حزب پیوستند. طبق نظر «ویرام» هزاره‌ها در فعالیتهای شعله به این دلیل شرکت نمودند که آن را وسیله‌ای برای نجات قوم و نژاد خود می‌دانستند نه صرفاً تعهد به ایدئولوژی چپ. (میرام، ۱۹۸۷: ۱۳۶) الویه روآ افغانستان‌شناس مشهور فرانسوی بدون نام بردن از حزب شعله جاوید، گرایش ناسیونالیستی - مائوئیستی هزاره‌ها را در دهه ۱۹۶۰ چنان توضیح می‌دهد که «شعله جاوید» مصداق عینی آن است. او می‌نویسد:

در اواسط سال‌های دهه ۱۹۶۰ گروه جدیدی پدیدار می‌شود؛ جوانان تحصیل کرده. آنها به شدت سیاست‌گرا، ترقیخواه و پیرو ناسیونالیسم هزاره هستند که به سوی مائوئیسم (کشتمند نخست‌وزیر سابق از نادر کسانی است که طرفدار شوروی است) صاحب قدرت هستند آنان به تأسیس نهادهای مارکسیستی و در عین حال ناسیونالیست دست زده‌اند. (روآ، ۱۳۶۹: ۲۲۴)

۳. شورای ملیت زحمتکش هزاره

برخلاف تنظیم نسل نو هزاره و گروه شعله جاوید که عمدتاً توسط نخبگان و اندیشمندان هزاره به وجود آمده بود، در سال ۱۹۸۸ و در اوج دوران جنگ‌های داخلی تعدادی از رجال سیاسی هزاره که به حکومت مارکسیستی کابل وابسته بودند به پیشنهاد سلطانعلی کشتمند نخست‌وزیر وقت، شورایی به وجود آمد که هدف آن سر و سامان دادن به وضعیت نابسامان هزاره‌ها و پیگیری مطالبات آنان بود. این شورا نهایتاً تحت نظر عوض نبی‌زاده معاون وزارت اقوام و قبایل دولت وقت و به ریاست خادم بیگ لعل به وجود آمد و جرگه‌ای را در ماه سنبله ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) در کابل دایر نمود که ریاست جلسه را عبدالواحد سرابی وزیر پشین پلان برعهده داشت. در این جلسه کشتمند، نجیب، عوض صادقی و احمدی بامیانی سخنرانی کردند. این شورا نشریه هم به راه انداخت که «غرجستان» نام داشت و مطالب گوناگون تحقیقی را در مورد هزارجات چاپ می‌کرد. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۳۴۴)

اگرچه غالب اعضای این شورا مارکسیست بودند و عنوان «زحمتکش» نیز در نام شورا همین حقیقت را متجلی می‌نمود، اما اعضای شورا سعی می‌کردند گرایشان فکریشان بر خط مشی شورا تأثیر نگذارد. از این رو شورا سعی می‌نمود نظر سایرین حتی روحانیون هزاره در کابل را نیز جلب کند. همچنین باید خاطر نشان نمود که شورای ملیت زحمتکش هزاره گرچه بر محور مسائل قومی هزاره می‌گردید و البته عصبیت هزارگی در تفکر اعضای آن مشهود بود، اما بنا به ملاحظات تلاش می‌نمود از دامن زدن به ناسیونالیسم قومی که منافی با اصول حکومت مارکسیستی بود، اجتناب ورزد.

سه. جریان‌ات اسلام‌گرا

همزمان با اوج‌گیری جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در دهه ۱۹۶۰، روحانیون هزاره آرام آرام وارد عرصه سیاست شدند اما سازماندهی شدن آن تحت عنوان احزاب و جریان‌ات تا کودتای حزب دمکراتیک خلق و تجاوز شوروی در سال ۱۹۷۸ به تأخیر افتاد. از این سال بینش سیاسی همزمان با آغاز دوران جهاد دگرگون شد. علمای هزاره تحصیل کرده نجف و قم در رقابت با اهل سنت اقدام به تأسیس احزاب و سازمان‌هایی نمودند که بدون استثنا پسوند «اسلامی» داشتند. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ جریان‌ات اسلام‌گرای هزاره از

لحاظ کمیت و کیفیت رشد سریعی نمودند و بسیاری از آنان با پذیرش اصل ولایت فقیه مورد حمایت جمهوری اسلامی قرار گرفتند. سید عسکر موسوی در پر التهاب‌ترین سال‌های سیاسی افغانستان (۱۹۸۵ - ۱۹۷۸)، جریانات سیاسی هزاره‌ها را در سه دسته قرار داده است:

دسته اول؛ گروه‌هایی از دهه ۱۹۶۰ در افغانستان فعال بودند. اینها توسط غیرروحانیون رهبری شده و پیروان تیز «اسلام منهای روحانیت» علی شریعتی بودند و اغلب شیعیان تحصیل کرده از آن طرفداری می‌کردند. مشهورترین این گروه‌ها سازمان مجاهدین مستضعفین، کانون مهاجر، انجمن دانشجویان مسلمان، گروه توحیدی قیام مستضعفین و اسلام مکتب توحید بود.

دسته دوم؛ شامل گروه‌هایی به رهبری روحانیون مترقی و فعال سیاسی می‌شد که از دهه ۱۹۷۰ در افغانستان فعال شده و از آیت‌الله خمینی طرفداری می‌کردند. تقریباً همه گروه‌های هزاره که در ایران شکل گرفتند به این دسته تعلق داشتند. این گروه‌ها بر عکس دسته اول طرفدار حاکمیت ولایت فقیه در افغانستان بودند.

دسته سوم؛ از گروه‌هایی به رهبری روحانیون سنتی و عقب‌گرای شیعه تشکیل می‌شد. اینان در معرض سوء ظن قرار داشتند و به همین دلیل نتوانستند حمایت تحصیل‌کردگان غیرروحانی و یا روحانیون مترقی را به خود جلب کنند. حرکت اسلامی به این دسته تعلق داشت. (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۳۸)

البته دسته‌بندی آقای موسوی گرچه در کلیت خود صحیح است، اما باید گفت که غالب اعضای جریاناتی که وی در دسته نخست قرار می‌دهد و آنها را اسلام منهای روحانیت می‌خواند، در شکل‌گیری جریانات دسته دوم نیز نقش پررنگی داشتند و همین‌طور در خصوص ادعای اخیر آقای موسوی که حرکت اسلامی را جزو جریانات عقب‌گرا و سنتی به شمار آورده باید گفت که آیت‌الله محسنی، مؤسس و رهبر این جریان، هرگز چنین بینشی را نمی‌پذیرفت و خویش را بیش از هر کس دیگری روشنفکر و انقلابی می‌دانست.

در اینجا از پرداختن به یکایک این جریانات که در ذیل ائتلاف هشت‌گانه^۱ هم‌سویی

۱. گروه‌های جهادی هزاره که عضو ائتلاف هشت‌گانه بودند عبارتند از: ۱. سازمان نصر افغانستان. ۲. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان. ۳. حرکت اسلامی افغانستان. ۴. حزب رعد اسلامی افغانستان. ۵. حزب‌الله افغانستان. ۶. نهضت اسلامی افغانستان. ۷. جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان. ۸. سازمان نیروی اسلامی.

داشتند، پرهیز نموده و صرفاً به چهار جریان مهم و پرطرفدار «شورای اتفاق اسلامی»، «حرکت اسلامی»، «سازمان نصر انقلاب اسلامی»، «پاسداران جهاد اسلامی» که دو مورد نخست با دو مورد دوم تفاوت‌های اساسی داشت، می‌پردازیم.

۱. شورای اتفاق اسلامی

در سال ۱۹۷۹ پس از قیام سراسری در افغانستان علیه حکومت مارکسیست‌ها، گروه‌های مختلف شیعی در ورس گرد هم آمدند. در این مجمع سران طوایف و روحانیون به رهبری سید علی بهشتی و عده‌ای از روشنفکران شرکت جستند. حاصل این مجمع ایجاد «شورای اتفاق اسلامی» بود. نفوذ این شورا بعدها به تدریج کاهش یافت به خصوص که بهشتی از حمایت ایران برخوردار نبود. (پهلوان، ۱۳۷۷: ۳۲۷) بی‌تجربگی عوامل این شورا و تنوع ایدئولوژی‌های بعضاً متضادی که در شورا وجود داشت، بقای آن را به عنوان نخستین تشکل بزرگ هزاره‌ها با تردید مواجه نمود. ضمن آنکه شورا از این واقعیت چندان آگاه نبود که بدون حمایت انقلاب اسلامی ایران نمی‌تواند بقایش را تضمین نماید. به همین دلیل آتش اختلافات به سرعت در کادر رهبری آن افتاد و جنگ‌های ویرانگر داخلی در هزاره‌جات را رقم زد. روآ دلیل انشعاب و تجزیه شورا را در گرایشات متضاد فکری اعضای آن دانسته و می‌نویسد:

شورای اتفاق در ادامه کار به سه گرایش روی آورد: اول؛ قطب غیرمذهبی که میرها و چپ‌گرایان (اتحاد مائوئیست‌ها و اعیان که اولی‌ها غالباً فرزندان گروه دوم هستند) را حول خود گرد آورده؛ دیگر قطب اسلام‌گرایان تندرو متشکل از روحانیون طرفدار ایران و سوم یک مرکز سنت‌گرا و روحانی نیز وجود دارد که زیر نفوذ سیدهاست. همین مرکز در ابتدا اکثریت را در دست داشت و تا سال ۱۹۸۳ بر شورا حکم می‌راند. (روآ، ۱۳۶۹: ۲۲۵)

۲. حرکت اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی توسط آیت‌الله محسنی قندهاری و فارغ از نفوذ انقلاب اسلامی ایران ایجاد شد. آیت‌الله محسنی از شیعیان پشتون تباری بود که در سلسله مراتب پس از وی سادات از جمله سید حسین انوری، سید هادی و سید محمد علی جاوید قرار داشتند. اگرچه تعدادی از روحانیون هزاره نیز عضو شورای مرکزی آن بودند اما نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌ها نداشتند.

با این وجود حرکت اسلامی در میان هزاره‌ها طرفدارانی داشت و هزاره نبودن آیت‌الله محسنی و دیگر رهبران حرکت برای آنان اهمیتی نداشت.

از لحاظ ایدئولوژی و تفکر سیاسی، حرکت اسلامی با سایر گروه‌های جهادی شیعه تمایز داشت. چنان‌که آقای کوهسار معتقد است؛ «حرکت اسلامی و شخص آیت‌الله محسنی سعی می‌نمود که اسلام اعتدالی را توصیه کند و برنامه ادغام دین و سیاست را که [امام] خمینی به راه انداخته بود رد می‌کرد». (کوهسار، ۱۳۷۸: ۱۲۱) زاویه فکری آیت‌الله محسنی با انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی رهبر امری پوشیده نبود و به همین دلیل روابط حرکت اسلامی با مقامات جمهوری اسلامی ایران به مانند سایر احزاب به ویژه نصر و پاسداران گرم نبود و حتی حرکت مجبور شد پایگاهش را برای مدتی به پاکستان منتقل کند. اولیویه روآ در این رابطه می‌نویسد:

از دیدگاه ایدئولوژیکی [حرکت اسلامی] پیرو اسلام میانه‌رو (شریعت‌مداری در ایران، خوبی در عراق) است. حزب روابطی حسنه با سلسله مراتب آیت‌الله‌های ایرانی دارد، اما روابطش با پاسداران و اطرافیان [امام] خمینی متشنج است. شیخ محسنی که شاگرد قدیمی آیت‌الله خوبی است که به هنگام جنگ خلیج [فارس] از مهاجرت به ایران خودداری کرده است، و با این که از سال ۱۹۷۹ در قم سکونت دارد، مورد سوء ظن اطرافیان امام است. در سال ۱۹۸۴ حزب بر آن شد که به کویته نقل مکان کند. (همان: ۲۳۲)

۳. سازمان نصر

بی‌گمان در میان احزاب اسلام‌گرای جهادی سازمان نصر سازمان یافته‌ترین جریان است. به عقیده اسپوزیتو: «این حزب به صورت یکدست هزاره و با ایدئولوژی رادیکال است. نصر متشکل از بسیاری از جوانان چپ‌گرای سابق و ناسیونالیست‌های هزاره است. این حزب به صورت شورایی رهبری می‌شود و قدرت نصر در مرکز و شمال هزارجات متمرکز است.» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۰۳) البته ادعای یکدست هزاره بودن این حزب صحیح نیست؛ چه آنکه در کادر رهبری این حزب قومیت‌های دیگر شیعه به خصوص سادات حضور برجسته‌ای داشتند لذا نمی‌توان نصر را به ناسیونالیسم هزاره متهم کرد؛ چه آنکه این سازمان با حمایت ایران تأسیس شده بود و وفاداری‌اش را به مکتب امام خمینی رهبر صریحاً اظهار می‌کرد. گرچه تعدادی روشنفکر نیز در شورای مرکزی آن حضور داشتند اما در رأس شورای رهبری

اکثریت با روحانیون بود. چنان‌که اولیویه روآ می‌نویسد:

نصر سازمانی است طرفدار امام خمینی که در همان اوان کودتای کمونیستی توسط گروه‌های فعال نفوذی ایجاد شد. نصر اعضای خود را از میان هزاره‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند بر می‌گزیند. هیچ نشانه‌ای که برساند نصر با حزب توده یا مجاهدین خلق رابطه دارد وجود ندارد. چون نصر سازمانی است روشنفکری جز از طریق اتحاد با روحانیت محلی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. (روآ، ۱۳۶۹: ۲۲۸)

۴. پاسداران جهاد اسلامی

دومین جریان مهم هزاره‌ها که مستقیماً تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد، «پاسداران جهاد اسلامی» بود. این جریان در سال ۱۹۸۳ اعلام موجودیت نمود و به سرعت در بخش‌های وسیعی از هزارجات طرفدار پیدا نمود. آقای دولت‌آبادی به نقل از روزنامه رسالت (۷ اردیبهشت ۱۳۶۷) در معرفی پاسداران جهاد می‌نویسد:

پاسداران جهاد اسلامی طرفدار ایران بوده و از نظر تفکر وابسته به جمهوری اسلامی ایران است. طوری که آن را زاییده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی [ایران] می‌دانند و ولایت فقیه مبنای اندیشه آن می‌باشد. پاسداران جهاد اسلامی دارای چهار پایگاه اصلی به نام‌های عدالت، رسالت، خاتم‌الانبیاء و علی‌بن‌ابی‌طالب و تعدادی پایگاه فرعی می‌باشند که در مناطق مرکزی هزارجات به سمت شمال غربی نفوذ دارد و اکثریت پیروان آن مردم هزاره هستند. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۲۰)

چهار. جریان اسلام‌گرا - ملی‌گرای حزب وحدت

به دنبال تکثر گروه‌های هزاره در دهه نخست مقاومت علیه مارکسیست‌ها و جدی‌انگاشته نشدن هیچ کدام از جانب جریان‌های جهادی اهل سنت، از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ انحلال احزاب هزاره که به ائتلاف هشت‌گانه موسوم بودند، آغاز شد. در حقیقت تمرکز بحث‌های سیاسی در گروه‌های شیعه و هزاره طی این دوره بر نیاز به ایجاد یک جبهه واحد قرارگرفت که سه دلیل عمده داشت؛ اول فشار ایران بر آنان برای کنار گذاشتن جناح‌گرایی. دوم؛ فشار مردم هزاره که گروه‌گرایی را باعث ادامه جنگ داخلی میان هزاره‌ها می‌دانستند و سوم؛ پی بردن این گروه‌ها به عدم کاراییشان به‌ویژه پس از آنکه توسط گروه‌های اهل سنت در دو حکومت

موقت در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ نه تنها نقشی به آنان داده نشد و وزارتخانه‌ای به آنان تعلق نگرفت که اساس موجودیت آنان به عنوان یک اقلیت ۱۵ تا ۲۰ درصدی مورد انکار قرار گرفت. (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۴۰) پس از آن بود که رهبران احزاب هشت‌گانه به‌ویژه رهبران نصر و پاسداران عمق فاجعه را درک نمودند. شهید مزاری بعدها در این رابطه گفت:

برادرانی که در پیشاور نشستند بودند، گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلام شد که شیعه دو درصد یا سه درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد ... در اینجا بود که ما فکر کردیم که پس تا حالا در سر و صورت خود می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم! این حرف بی‌خودی نیست، باید اول از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسئله بود که حزب وحدت تشکیل شد. (بی‌نا، ۱۳۷۴: ۵۳ - ۵۲)

در چنین شرایطی بود که احزاب هشت‌گانه به پیشقراولی سازمان نصر و پاسداران جهاد که تا پیش از این چندان بر عنصر هزاره بودن تأکید نمی‌ورزیدند، وارد سیاست ملی‌گرایانه شدند و از این پس گفتمان ملی‌گرایی هزاره روز به روز پررنگ‌تر شد تا اینکه پس از سرنگونی حکومت مارکسیستی کابل و آغاز جنگ‌های حزب وحدت با اتحاد اسلامی سیاف و جمعیت اسلامی ربانی که به «مقاومت غرب کابل» موسوم شد، به اوج خود رسید. البته حزب وحدت هنوز هم پسوند «اسلامی» داشت و تا جایی سعی می‌نمود خود را به ایدئولوژی ولایت فقیه در ایران وفادار نشان دهد، اما واقعیت آن بود که عناصر ملی‌گرا در این حزب بر شهید مزاری دبیرکل حزب وحدت نفوذ زیادی داشتند و هم آنان بودند که هزاره بودن حزب وحدت را تقویت می‌کردند.

به طور کلی می‌توان گفت که حزب وحدت اسلامی از اوایل دهه ۱۹۹۰ تحت رهبری عبدالعلی مزاری در قامت یک جریان قدرتمند که هم خود را به مبانی دینی متعهد می‌دانست و هم اهداف ناسیونالیسم هزاره‌ای را دنبال می‌نمود در عرصه داخلی و بین‌المللی جمعیت شیعیان هزاره را نمایندگی می‌نمود. عبدالعلی مزاری به‌ویژه در جریان «مقاومت غرب کابل» به عنوان

یک منجی مورد احترام اکثریت قاطع هزاره‌های افغانستان قرار داشت. دکتر سید عسکر موسوی در خصوص نقش سازنده شهید مزاری در ترسیم هویت جدید هزاره‌ها می‌نویسد:

بزرگترین دستاورد مزاری گردهم آوردن تمام سه ویژگی رهبری قومی، مذهبی و سیاسی در شخص خود و در یک سازمان امروزی بود. او پس از چند سال مبارزه علیه سوءظن‌ها و بی‌اعتمادی‌ها موفق شد بسیاری از دسته‌ها، نیروها و اقشار جامعه شیعه و هزاره را گرد هم آورده و از مردمی منسجم در عرصه ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نمایندگی کند. بدین ترتیب می‌توان گفت فرایندی که ۱۵۰ سال پیش توسط میریزدانبخش برای متحد کردن جامعه شیعه و هزاره تحت رهبری واحد شروع شد، در این زمان توسط مزاری تحقق یافت. (همان: ۲۵۵)

جریان‌ات هزاره و جمهوری اسلامی ایران

اگر به جریان‌ات هزاره پیش از ۲۰۰۱ بازگردیم، باید گفت که جریان‌شناسی - فکری سیاسی هزاره‌ها را بدون یک عامل قوی بیرونی به نام جمهوری اسلامی ایران نمی‌توان فهم کرد. واقعیت آن است که همزمانی جریان‌ات ضدمارکسیستی و انقلاب اسلامی ایران در تکوین و تطور جریان‌ات اسلام‌گرای هزاره که در حقیقت غالب تقدیرات هزاره‌ها را در چند دهه اخیر رقم زده‌اند، نقش کلیدی ایفا نمود. تا آنجا که برخی از جریان‌ات هزاره در سال‌های جهاد علیه شوروی‌ها و دولت مارکسیستی کابل مستقیماً تحت حمایت ایران قرار داشتند و جمهوری اسلامی علی‌رغم درگیر بودن در جنگ با عراق، کمک‌های سخاوتمندانه بسیاری را نسبت به هزاره‌های افغانستان مبذول می‌داشت. ضمن آنکه ایران میلیون‌ها مهاجر افغانی که بیشتر آنها هزاره بودند را پناه داده بود و خدمات رفاهی و آموزشی مناسبی را به آنان ارائه می‌داد.

جمهوری اسلامی ایران در سال‌های نخست دهه ۱۹۹۰ نقش بسیار تأثیرگذاری در اتحاد گروه‌های اسلام‌گرای هزاره ایفا نمود و رهبران آنان را مجاب نمود که با هم‌افزایی توانشان در یکدیگر ادغام شوند. از اینجا بود که حزب وحدت اسلامی با حمایت و تشویق ایران در سال ۱۹۹۰ موجودیت یافت و نقش بسیار روشنی در ارتقای جایگاه هزاره‌ها در تحولات بعدی افغانستان ایفا نمود. سید عسکر موسوی نقش برجسته جمهوری اسلامی ایران نسبت به سرنوشت هزاره‌های افغانستان در حوالی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را چنین توضیح می‌دهد:

انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ تأثیرات خاص خود را بر امور داخلی افغانستان برجای گذاشت. اکثریت هزاره‌ها شیعه هستند و پیوند مذهبی و فرهنگی ویژه‌ای با ایران دارند. انقلاب اسلامی ایران برای بسیاری از گروه‌های اجتماعی افغانستان به‌ویژه برای هزاره‌ها، منبع الهام و اعتماد به نفس محسوب می‌شد. جامعه هزاره با بهره‌گیری از این تحولات خود را به سوی وضعیتی سوق داد که می‌توان آن را دوره گذار اجتماعی نامید. این جامعه طی این مرحله، تجربه و آمادگی سیاسی بدست آورد و در حوالی دهه ۱۹۹۰ آمادگی پذیرش رهبری یکپارچه را پیدا کرد. هزاره‌های شهری و روستایی تحت پرچم واحدی گرد هم آمدند و خواسته‌های آنان جامعه‌شان را از یک قرن فراموشی و انزوا بیرون آورد. (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۵۱ - ۲۵۰)

بنابراین هزاره‌ها نمی‌توانند خدمات شایان جمهوری اسلامی ایران را در سال‌هایی که از یک سو درگیر جهاد علیه مارکسیست‌ها بودند و از سوی دیگر تثبیت هویت قومیشان را در افغانستان دنبال می‌کردند، فراموش کنند. با این وجود با تغییرات بنیادین در افغانستان از ابتدای قرن بیست و یکم و حضور نظامی - سیاسی غربی‌ها در افغانستان، این روابط دچار تغییراتی گردید. اگر بخواهیم دلایل این تحول را مورد واکاوی قرار دهیم، بر دو امر می‌توان تأکید نمود:

الف) همان‌گونه که نظامیان غربی در ده سال گذشته امورات امنیتی را در دست داشته‌اند، همچنین فضای سیاسی افغانستان شدیداً تحت تأثیر سیاست‌های غربی‌ها به‌ویژه ایالات متحده آمریکا قرار دارد. روشن است که دشمنی ایالات متحده با جمهوری اسلامی ایران از بدو انقلاب اسلامی چنان بوده است که ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی‌اش تمام تلاششان را به خرج داده‌اند تا برنامه‌های انقلاب اسلامی را خنثی سازند.

ایالات متحده به خوبی متوجه عمق پیوند مذهبی میان هزاره‌های افغانستان و ایران بوده است و به همین دلیل تمام تلاشش را به خرج داده تا روابط هزاره‌ها با جمهوری اسلامی ایران را به حداقل برساند و از نفوذ ایران بر جریان‌های هزاره بکاهد. واقعیت امر آن است که در طول این دوره فشارها و تبلیغات ضدایرانی آمریکا به ارتباطات هزاره‌ها با ایران لطمه زده تا آنجا که تماس برخی اشخاص در افغانستان با ایرانی‌ها و آمد و شد آنها به ایران به عنوان یک تهدید امنیتی نگریسته می‌شود.

ب) بازگشت تحصیل‌کردگان و نخبگان فکری و سیاسی از غرب در ده سال گذشته و به دست گرفتن مقدرات فکری و سیاسی افغانستان توسط ایشان، گفتمان اسلام‌گرایی و ایدئولوژی جهاد را در افغانستان به حاشیه رانده است. این امر نسبت به هزاره‌ها و شیعیان در افغانستان نیز صادق است. در حال حاضر متأسفانه اندیشه لیبرالیستی غرب به گفتمان برتر فکری و مصدر تحقق آمال افغان‌ها و از جمله هزاره‌ها تبدیل شده است. در این شرایط می‌توان گفت که جذابیت‌های سطحی فرهنگ مدرنیته و اندیشه‌های سیاسی غرب تأثیرات خود را بر هزاره‌ها در رویگردانی از اندیشه دینی گذاشته و در مقابل تمایل آنان را به فرهنگ و اندیشه غربی جلب کرده است.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که در جریان‌شناسی فکری - سیاسی هزاره‌ها برچند محور کلیدی باید تأکید نمود:

۱. علی‌رغم نقش فعالی که هزاره‌ها در تاریخ افغانستان ایفا نموده‌اند، به ویژه مشارکت تأثیرگذار آنها در مبارزه با استعمار انگلیس و حرکت‌های هویت‌جویانه و استقلال‌طلبانه‌ای که نمونه برجسته آن جنبش میریزدانبخش در زمان امیر دوست محمدخان صورت گرفت، بحث از حرکت‌های سیاسی هزاره‌ها با محدودیت‌های استنادی و تاریخی مواجه است.

۲. شاید بتوان قیام سراسری هزاره‌ها علیه حکومت عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱ را نخستین و مهم‌ترین جریان سیاسی - اجتماعی دانست که با هدف انقلاب استقلال‌طلبانه علیه حکومت کابل صورت گرفت و به دلیل بی‌تجربگی سیاسی هزاره‌ها و قهر و خشونت بیش از حد حکومت این جریان شکست سختی خورد و برای نزدیک به هشت دهه تا ۱۹۶۰ هزاره‌ها را به اقلیتی فرمانبردار و سیاست زده تبدیل نمود.

۳. با توجه به فضای نسبتاً باز سیاسی در دوره موسوم به دهه دموکراسی، (۱۹۷۴ - ۱۹۶۴) هزاره‌ها فرصت و جرأت پیدا کردند پس از سرکوب تاریخی عبدالرحمن پا به عرصه سیاست بگذارند و با ظرایف جریان‌سازی آشنا شوند. جریان ناسیونالیسم هزاره (ملی‌گرایی) و اسلام‌گرایی برخاسته از عمل روحانیون نجف و قم همزمان جوانه زد اما با کودتای مارکسیست‌ها در ۱۹۷۸ و متعاقب آن پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۹۷۹ موجی از

اسلام‌گرایی هزاره‌ها و هزارجات را فرا گرفت و احزاب پرشمار بسیاری با هدایت و حمایت ایران به تأسی از اندیشه سیاسی امام خمینی ره با هدف مبارزه علیه مارکسیست‌ها، تشکیل حکومت اسلامی و احقاق حقوق تاریخی هزاره‌ها شکل گرفتند.

پیرو اختلافات داخلی میان احزاب اسلام‌گرای هزاره و جدی گرفته نشدن هیچ کدام از جانب احزاب اسلام‌گرای اهل سنت، نهایتاً این احزاب به استثنای بدنه اصلی حرکت اسلامی در هم ادغام شدند و با حمایت و تشویق جمهوری اسلامی ایران حزب وحدت اسلامی را به وجود آوردند. اما این احزاب علی‌رغم داشتن پسوند «اسلامی»، در دفاع از هویت هزاره‌ها در برابر تردیداتی که از جانب احزاب اهل سنت در خصوص موجودیت آنان صورت می‌گرفت، مشی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم هزاره) را در پیش گرفتند و این رویکرد در جریان جنگ با دولت ربانی در سالهای ۱۹۹۵ - ۱۹۹۲ به نقطه اوج خود رسید.

۵. پس از حادثه یازده سپتامبر و تهاجم نیروهای غربی به افغانستان و سقوط رژیم طالبان، جریانات فکری و سیاسی هزاره دچار دگردیسی بنیادینی گشته است. از یک سو جریانات اسلام‌گرای گذشته در ساختار سیاسی افغانستان جذب گشته و تغییرات معناداری را با توجه به شرایط جدید در اساسنامه‌شان اعمال کرده‌اند و از سوی دیگری جریانات روشنفکری و هم‌افرق با اندیشه‌های لیبرالیستی غرب غالباً توسط تحصیل‌کردگان هزاره شکل گرفته و یا در ساختار استحاله شده شاخه‌های منشعب از حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی جاگیر شده‌اند.

۶. از لحاظ بین‌المللی عمده جریانات هزاره در برابر هجمه نظامی و سیاسی و اندیشه‌ای قدرت‌های غربی مرعوب گشته به نحوی که در ده سال گذشته به غیر از تک‌صدهایی که از بعضی اشخاص هزاره علیه امپریالیسم آمریکا و متحدانش بر می‌خیزد، سایر جریانات از جمله رهبران احزاب هزاره، موقعیتشان را در افغانستان جدید با انتقاد و یا مخالفت با عملکرد غربی‌ها به مخاطره نمی‌اندازند. به همین دلیل متأسفانه انتظار می‌رود این جریانات با توجه به حساسیت زایدالوصفی که نسبت به نفوذ جمهوری اسلامی ایران در افغانستان از طرف آمریکایی‌ها و هم‌فکران داخلیشان القا می‌شود، سعی کنند بیشتر در امتداد منویات جبهه غربی حرکت نمایند. در این شرایط باید بیش از پیش افراد و جریاناتی که از هویت اصیل اسلامی افغانستان در مقابل سلطه سیاسی فرهنگی غرب دفاع می‌نمایند، مورد حمایت قرار گیرند.

منابع و مأخذ

۱. ارزگانی، مسیح، ۱۳۹۰، *افغانستان رنگین کمان اقوام*، کابل، مرکز مطالعات و انتشارات میراث خراسان.
۲. اسپوزیتو، جان ال، ۱۳۸۲، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۳. بختیاری، محمد عزیز، ۱۳۸۵، *شیعیان افغانستان*، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی.
۴. بیات، کاوه، ۱۳۷۰، *صولت السلطنة هزاره و شورش خراسان*، تهران، پروین.
۵. بی‌نا، ۱۳۷۴، *احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)*، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۶. پهلوان، چنگیز، ۱۳۷۷، *افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*، تهران، نشر قطره.
۷. توال، فرانسوا، ۱۳۷۹، *ژئوپولتیک شیعه*، ترجمه علیرضا قاسم‌آقا، تهران، بی‌نا.
۸. تیمورخانوف، ل.، ۱۳۷۲، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان.
۹. جاغوری، حیدرعلی، ۱۳۷۱، *هزاره‌ها و هزارجات باستان در آیین تاریخی*، کویت، ناشر م، ط، ن.
۱۰. حبیبی، عبدالحی، ۱۳۴۱ م، «آیا کلمه هزاره قدیمی تر است؟»، *مجله آریانا*، چاپ کابل، ش ۵.
۱۱. خلیل‌زاد، زلمی، ۱۳۶۸، *تشیع مقاومت و انقلاب*، ترجمه حوزه معاونت امور بین‌الملل، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۱۲. دولت‌آبادی، بصیراحمد، ۱۳۷۱، *شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان*، قم، مؤلف.
۱۳. دیتس، گ. ف.، ۱۹۶۵ م، *تحقیقات انسان‌شناسی در افغانستان مرکزی*، مسکو، بی‌نا.
۱۴. روآ، اولیویه، ۱۳۶۹، *افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس.
۱۵. طالب قندهاری، م. ح.، ۱۳۶۲، *نگاهی به دیروز و امروز افغانستان*، قم، کانون مهاجر.
۱۶. طغیان، عزیز، بی‌تا، *تاریخ ملی هزاره مغول*، کویت، تنظیم نسل نو هزاره.

۱۷. فرخ، سیدمهدی، ۱۳۱۴، *تاریخ سیاسی افغانستان*، تهران، بی‌نا.
۱۸. فرهنگ، میرمحمدصدیق، ۱۳۸۵، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، تهران، عرفان.
۱۹. فیاض، محمدحسین، ۱۳۸۸، «هزاره‌ها با ادوار تاریخی و فقدان استراتژی واحد»، (مجموعه مقالات افغانستان و حکومت آینده) به کوشش محمد عیسی رحیمی، تهران، مؤسسه فرهنگی راه فردای افغانستان.
۲۰. کاتب، فیض محمد کاتب، ۱۳۷۳، *سراج‌التواریخ*، تهران، مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
۲۱. کشکی، صباح‌الدین، ۱۳۷۷، *دهه قانون اساسی افغانستان*، کابل، انتشارات میوند.
۲۲. کلاوس، فردیناند، ۱۹۵۹ م، *کلتور هزاره*، کوپنهاک، بی‌نا.
۲۳. کوهسار، یارمحمد، ۱۳۷۸، *جنبش هزاره‌ها و اهل تشیع در افغانستان*، کابل، مرکز نشراتی میوند.
۲۴. متیلند، پی جی، ۱۳۷۶، *هزاره‌ها و هزارستان*، ترجمه اکرم گیزابی (مقدمه حاج کاظم یزدانی)، مرکز نویسندگان افغانستان، قم.
۲۵. موسوی، سیدعسکر، ۱۳۷۹، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه اسدالله شفایی، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۲۶. میریام، فارو، ۱۹۸۷ م، *مقاومت افغان به سیاست‌های باقیمانده*، ویرایش از جی.ام. فروجی، بی‌جا، انتشارات وست ویو.
۲۷. میسن، چارلز، ۱۳۷۲، *میریزدانبخش*، ترجمه محمداکرم گیزابی، قم، اسماعیلیان.
۲۸. ناصری داوودی، عبدالمجید، ۱۳۷۹، *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
۲۹. نایل، حسین، ۱۳۷۴، *سایه روشن‌هایی از وضعیت جامعه هزاره*، کابل، مطبوعه دولتی.
۳۰. یزدانی، حسینعلی، ۱۳۷۰، *صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان*، مشهد، بی‌نا.